

کشیدن ، آروغ زدن ، مستراح رفتن ، انگشتر رابه بالا  
یا پائین انگشت کردن ، کفش زرد یا سیاه پوشیدن ، به  
مؤمنین عرضه شد ، و چرا از زمان تألیف جامع عباسی به  
بعد ، هر یک از مراجع تقلید لازم دیدند برای مقلدان  
خود رساله یا رسالاتی از نوع توضیح المسائل مرقوم  
دارند که همه آنها با جرح و تعدیل شخصی مختصری تکرار  
رسالات مراجع قبلی بود ، و در تمام آنها نیز همان احکام  
غالباً سخیفی که اجرا یا عدم اجرای آنها به هیچ جای  
زندگی مؤمن بر نمیخورد ، و کمترین تأثیری در افزایش  
ثواب یا گناه او ندارد ، بازگوشده است .

این واقعیت ها در " تشیع علوی و تشیع صفوی "  
شریعتی چنین تحلیل شده است :

" در مکتب آخوند ، " اجتهاد " یعنی ثبوت و  
جمود ، ممانعت از هرگونه پیشرفت و تغییر و تحول  
و نوآوری ، وسیله تکفیر و تفسیق و محکومیت هر کار تازه ،  
هر حرف تازه ، هر راه تازه ، چه در دین ، چه در نظام  
زندگی ، چه در فکر ، چه در علم ، چه در جامعه . و " تقلید "  
یعنی اطاعت کورکورانه مقلد از مجتهد ، تا بعیت مطلق  
و بیچون و چرای او از عقل و حکم و عقیده مجتهد ، یعنی  
پرستش مجتهد . و تشیع این چنین اجتهاد و تقلید ، یعنی  
تشیع جهل ، بدعت ، تفرقه ، حمود ، عبودیت ، تعطیل  
همه مسئولیتها ، توسل برای تقلب ، رشوه به خدا و  
پیغمبر و امامان ، تشیع مرگ و عزا ! "

یاد مولانا بخیر ، که در هفتصدسال پیش گفت :

من نخواهم لطف حق از واسطه ،

که هلاک خلق شد ایمن را بطه

نی ز تقلیدی ، نظر را پیشه کن

هم به رای و عقل خود اندیشه کن

چشم داری تو ، ز چشم خودنگر  
 منگر از چشم سفیه بی هنر!  
 گوش داری تو ، به گوش خودشنو  
 گوش گولان را چرا هستی گرو؟  
 از مقلد تا محقق فرقها است  
 کاین چودا وداست و آن دیگر صداست  
 خلق را تقلیدشان بریباد داد ،  
 ای دوصد لعنت بر این تقلیدباد!  
 و یاد سرمد ، سخنسرای دوران خود مانیز بخیر ، که  
 کمتر از پنجاه سال پیش در همین باره گفت :  
 این تقرب پیشگان در کار حق  
 حاجب خلقند در بازار حق!  
 گرمیان خلق و خالق فاصله است  
 علت آن فتنه این سلسله است  
 این شفیعان خلق را رسوا کنند  
 تا به سود خویشتن سودا کنند!  
 خلق را با حق ، همان حق رابطه است  
 درگه حق ، بی نیاز از واسطه است  
 گر نبودند این شفیعان در وجود ،  
 این جدائی بین خلق و حق نبود

### تقیه : دروغ واجب ، و بیفیرتی مستحب

در هیچیک از مذاهب جهان ، و در هیچیک از فرق اسلام ،  
 احتمالاً اصلی عجیب تر ، نامعقول تر و غیر قابل قبول تر  
 از اصل تقیه ، آنطور که در مکتب دکانداران دین تعبیر  
 و تفسیر شده است تمیتوان یافت . تقیه در اصل یک

تاکتیک ایدئولوژیک و جنگی تشیع برای پیشبرد مبارزه  
 با خلافت حاکم بود. ولی در مکتب دکانداران دین، این  
 اصل بکلی قلب با هیت داد و بصورت مشروعیت دروغ،  
 مشروعیت ریا، مشروعیت فرار از مسئولیت، مشروعیت  
 "بیغیرتی" درآمد. محووی شد که مؤمن بتواند بخاطر  
 حفظ جان یا مال خود، هر موقع که خودش لازم بداند و  
 بهر طور که خودش مقتضی بداند، دین و ایمانش را انکار  
 کند، به معتقدات مذهبی ناسزا بگوید، به رعایت  
 آنچه مورد قبولش نیست نطاهر کند، و نه تنها اجازه و حق  
 تمام اینها را داشته باشد، بلکه این کار اصولاً وظیفه  
 شرعی او باشد! حتی امام معصوم نیز "اجازه الهی"  
 داشته باشد که دروغ بگوید، یعنی در موقع لزوم برخلاف  
 دستور قبلی خدا (تصریح آیه الله خمینی در کشف  
 الاسرار، صفحه ۱۲۹) دستوری به پیروان خود بدهد.  
 هر انسانی، در هر شرائطی، با هر طرز فکری، به  
 آسانی میتواند دریابد که این راه راه حق نیست.  
 میتواند راه تجارت باشد، راه سیاست باشد، راه جاسوسی  
 یا دزدی نیمه شب باشد، ولی بهر حال نمیتواند راه خدا  
 و راه ایمان باشد. در تمام تاریخ جهان نیز، هیچ  
 آیینی، منجمله خود اسلام، منجمله خود تشیع، نه از  
 این راه برقرار شد، نه ازین راه حفظ شد، نه ازین  
 راه گسترش یافت.  
 پیغمبر اسلام، آیینی را که مأمور تبلیغ آن بود،  
 صریحاً اعلام کرد و در این راه انواع خطرات جانی و مالی  
 و جسمی و روحی را پذیرا شد. عیسی بخاطر پافشاری در گفته  
 خود بیالای صلیب رفت، و عیسویان نخستین نیز در طول  
 بیش از دو قرن در همین راه بکام شیران با بر سر چوبه های  
 دار یا به کنج سیاهچالها رفتند. علی بخاطر پایداری  
 در راه حق بضرب خنجر از پای درآمد، و فرزندش نیز

درست در همین راه به شهادت رسید . شیعیان نسله‌های اول بخاطر طرد صریح و آشکارای دستگاه ظلم و فساد خلافت ، هزار هزار طعم مرگ چشیدند . داستان ابوذر غفاری نیز که اینقدر در جمهوری اسلامی امروز ریاکارانه از آن یاد میشود ، صرفاً داستان پایمردی یک پارسای مؤمن در راه دفاع از عقیده ایمان خوش است . و با این همه ، در " اصول کافی " و در کتب بعدی اعظم فقها و محدثان شیعه ، از قول زراره ، محمد بن مسلم ، معمر بن خلاد ، محمد بن ابی نصر ، عثمان بن عیسی ، عبدالاعلی ، از امیرالمؤمنین ، امام محمد باقر ، امام جعفر صادق ، امام موسی کاظم ، امام رضا ، در حدیث‌های متعدد ، آمده است :

– " تقیه اساس دین ما و دین پدران ما است . تقیه سیر مؤمن است . تقیه نگهدار مؤمن است . کسی که تقیه نکند ایمان ندارد . در هر موردی که مؤمن تقیه را صلاح ببیند خداوند آنرا برایش حلال ساخته است . نه عسر دین در تقیه است و یک عشر آن درهمه اعمال دیگر ! "

– " از اصحاب کهف سرمشق بگیرید که در اعیاد بت پرستان شرکت می‌جستند و بر خود زنا می‌بستند ( ! ) و این خدای عزوجل را بسیار خوش آمد و آنها را دوا ریاداش داد . همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای می‌رسد و او آنرا به کسی نمی‌گوید و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد ، و بنده دیگر حدیث ما را که به او رسیده است فاش می‌سازد و در دنیا خوار می‌شود و خدای عزوجل هم نور را از او می‌گیرد ! " خدا رحمت کند مؤمنی را که فقط آنچه را که مردم می‌فهمند و می‌پذیرند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند از آنها بپوشاند ، زیرا که اگر مطلب ما را آنطور که گفته ایم به دیگران نقل کنید ، مردم را بر ما می‌شورانید . "

– " حضرت رضا فرمود : از ما توقع مکنید که به

هرچه می‌پرسید جواب درست بدهیم . یحتمل که این موجب شر شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب الامر را بگیرند . مگر نشنیده‌اید که امر ولایت و امامت اولاد علی را خداوند بصورت رازی بدست جبرئیل سپرد ، و جبرئیل نیز آن را به صورت رازی به محمد صلی الله علیه و آله سپرد ، و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را بصورت رازی به علی علیه السلام سپرد ، و علی علیه السلام آن را بصورت راز به هر که خدا خواست سپرد ، و حالا شما این راز را فاش می‌سازید و خود و امام خود را در خطر قرار می‌دهید؟ آخر نمی‌توانید حرفی را که شنیده‌اید پیش خودتان نگاه دارید؟ " ( اصول کافی ، کتاب الایمان و الکفر ، باب التقیه ، )

درست متوجه مفهوم این حدیث " بسیار موثق " شدید؟ حضرت رضا ، امام رسمی شیعه ، پاسدار شماره یک تشیع ، مسئول ادامه راه امامت در برابر خدا و رسول ، اعلام می‌دارد که اصل امامت اولاد علی مطلبی بود که خداوند آنرا محرمانه به جبرئیل گفت ، و جبرئیل نیز آنرا محرمانه به محمد گفت ، و محمد نیز محرمانه به علی گفت ، و علی نیز محرمانه به " هر که خدا خواست " گفت . و اوقات تلخی هم میکند که شما حالا میخواهید این راز محرمانه را فاش کنید و جان من و خودتسان را بخطر بیفکنید؟ بعد هم ملامت میکند که " مگر نمی‌توانید یک موضوع محرمانه را پیش خودتان نگاه دارید؟ " و آخوند ، خواه آیه الله العظمی و خواه طلبه ساده و غیر عظمی ، منکر آن است که انتساب چینیان گفته‌ای به یک امام ، نه فقط افترائی مزورانه ، بلکه وقیحانه و زشت و شرم آور است .

بهمان اندازه که این روایت علامه بزرگسوار ، اعظم محدثین ، ملا محمد باقر مجلسی نفرت انگیز است : - " یزید علیه اللعنه در سفر حج به مدینه رسید .

به مردی از قریش گفتم : آیا اقرار میکنی که بنده منی و اگر بخواهم ترا میفروشم ؟ گفت تو در دین برتر از من نیستی ، چگونه چنین اقراری را بکنم ؟ گفتم اگر نگوئی میکشمت . مرد پاسخ داد : کشتن من مهمتر از کشتن حسین بن علی نیست . و به امر یزید کشته شد .

فردای آنروز یزید با امام سجاد زین العابدین روبرو شد ، و همین اقرار را از او خواست . امام گفت : مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مرا هم مثل آن مرد دیروزی میکشی ؟ آن علیه اللعنه پاسخ داد : چرا ! آنگاه امام فرمود : " اقرت لک بما سألت . انا عبد مکره فان شئت فامسک ، وان شئت فسخ " ( اقرار میکنم به همه آنچه میخواهی ، من بنده ناباب هستم . پس اگر خواهی نگاهم دار ، و اگر خواهی بفروش ) !

- " از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود : اگر در یک دست چیزی داری و بتوانی آنرا از دست دیگری پنهان کنی ، زنه را که مضایقه مکن " ( اصول کافی ، کتاب الایمان و الکفر ، باب التقیه ) .

بزرگان دین ، اعلی الله مقامهم ، در توجیه و تفهیم این اصل مقدس " تقیه " که " نه عشر دین در آن است " ، ادله بسیار محکمی ارائه فرموده اند ، از قبیل این شرح فاضلانه علامه کاشف الغطاء :

- " آیا حفظ جان و دفاع از حیات خود که محبوبترین چیز در نظر انسان است جزء فطرت هر بشری نیست ؟ درست است که گاهی انسان بخاطر حفظ شرافت ، بخاطر تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز صرف نظر کند ، ولی آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید جائز است بدون هیچ هدف مقدسی ( ! ) انسان بدون دلیل جان خود را بخطر بیندازد ؟ بدیهی است نه عقل و نه شرع چنین اجازه ای به هیچکس نمیدهند .

باید گفت که اگر تقیه در خور ملامت است ، ایس ملامت را باید تا آن انحصاری کرد که شعه را با رفتنار خود مجبور به تقیه میسازند . آنها در خور ملامتند نه اینها !

ما در نواریخ میخوانیم که معاویه و سایر سنی امیه و بنی مروان و عباسین شیعیان علی را تعقیب میکردند و به قتل میرسانیدند . در این میان شعه چه میتواند بکند جز اینکه عقیده خود را مکتوم سازد ؟ و لذا می بینیم آن مردان شعه و بزرگان آنها که تقیه نکردند بدنه های خود را بعنوان قربانیان راه حق بسه چوبه های دار تسلیم نمودند .

آیا داستان دوحایی بزرگوار " عمر بن حنظل خزاعی " و " عبدالرحمن بن حسان غزی " که " زیاد " آنها را زنده زنده در " قس الناطف " دفن کرد فراموش شدنی است ؟ آیا هرگز خاطره اسفانگیز قتل " میثم تمار " و " رشید هجری " و " عبدالله بن بقطر " که ابن زیاد آنها را در کف کوفه بدار آویخت فراموش میگردد ؟ اینها و صدها نفر دیگر امثال آنان ، کسانی بودند که جان عزیز خود را در راه یاری حق بیدریغ از کف دادند و پیشانی خود را آن چنان محکم بر صخره های باطل کوبیدند که تا آنها را درهم شکستند سرهای آنان درهم شکست . آنها تقیه را حرام میدانستند ، زیرا اگر آنان نیز سکوت کرده و راه تقیه پیش گرفته بودند حق و حقیقت یکلی از میان میرفت ، و دین اسلام بصورت دین معاویه و یزید و زیاد و ابن زیاد در میآمد ، یعنی دین مکر و نیرنگ و خیانت و نفاق .

البته داستان شهدای طف ، حسین و یاران عزیز او ( سلام الله علیهم ) نیز بر همه کس روشن است ، آنها پیشوای شهدایان راه حق و سرسلسله مردانی بودند که هرگز

زربار ظلم نرفینند ، درحالی که عده‌ای دیگر در شرایط دیگری که با این شرایط فرق داند ( ! ) بقیه را " واجب " شمردند .

در روایات آمده که " مسلمة کذاب " دوسفر از مسلمانان را دستگیر نمود و به آنها گفت که باید شهادت بدهد هم من رسول خدا هستم و هم محمد رسول خدا است . یکی از آن دوسفر حاضرند اس را بگوید و مسلمة دستور داد اورا کشتند . نفر دوم این شهادت را داد و آزاد شد . هنگامیکه این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود : نفر اول بیجهت عجله کرد تا خود را به بهشت برساند ، اما نفر دوم کاردرستی کرد و او نیز به پادشاه آن به بهشت خواهد رفت !

شما ای مسلمانان ! کاری نکنید که عده‌ای از برادران شما مجبور به تقیه شوند و سپس آنها را ملاست و سرزنش کنید که چرا آنها تقیه میکنند ؟ آل کاشف الغطاء : آئین ما )

در عصر خود ما نیز ، حضرت آیه الله العظمی موسوی خمینی ، در تأیید همین نظر ، چنین فرموده‌اند :  
- " واجب بودن تقیه از روشنترین احکام عقل است . معنی تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی برخلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال خود . از این جهت گاهی ائمه بیک حکم را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خیدا میدادند ، و این چیزی است که نه تنها با حکم خرد مطابق است ، بلکه از دستورات خصوصی پیغمبر اسلام است . و گواه ما سوره نحل ، آیه ۱۰۸ است که : غضب خدا بر کسی است که کافر شد به خدا پس از ایمان آوردن ، مگر کسانی که از روی اکراه اظهار تنفر کردند . " ( کشف الاسرار ، صفحه ۱۲۹ ) .



آیه اللہ استناد به اشاره مبهم یک آیه قرآن کرده، ولی به پیروی از اصول ثابت " فرهنگ را " لزومی به استناد به آیات صریح و بی ابهام دیگری از همین قرآن ندیده است که در آنها " اگر " و " مگر " هم نیامده است :

– " ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی را بر زبان می‌آورید که در عمل خلاف آنرا می‌کنید؟ بدانید که خدا را بسیار ناخوشایند است اگر چیزی را به زبان بگوئید که بدان عمل نمی‌کنید. " (سوره صف، آیه‌های ۲ و ۳) .

– " و کیست ستمکارتر از آن کسان که به خدا نسبت دروغ بستند؟ " (سوره هود، آیه ۱۸) .  
– " آن کس را که در راه ایمان خود کشته شود مرده مپندارید، که اوزنده است. " (سوره بقره، آیه ۵۴) .

و درباره اینکه " امامان حکمی را بطور تقیه بر خلاف دستور اولی خدا میدادند"، آیه‌الله که این کار عجیب را (که در دادگاه‌های شرع اسلامی مجازات آن مرگ است) از " دستورات خصوصی پیغمبر اسلام " دانسته است، قاعدتاً باید به عنوان یک مرجع تقلید متوجه باشد که در مقابل این دستور خصوصی پیغمبر اسلام، دستور غیر خصوصی و صریحی از خداوند در قرآن وجود دارد که: " ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در هر موقع فقط سخن راست بگوئید. " (سوره احزاب، آیه ۷۰) .

بعنوان نتیجه گیری، شاید باز هم نقل یکی از نوشته‌های شریعتی بسیار مناسب باشد :

– " حجة الاسلام بالحن ناصحانه‌ای به من فرمود: شما متوجه حقایق اموری نیستید. مثلاً می‌بینید که موارد بسیاری در اسناد تاریخ و کتب روایت وفقه ما هست که

امام خلاف حق و شرع فنوی داده است . حقیقتاً هم فتوای خود امام است ، و فتوائی است برخلاف حقیقت و مغایر با دین و شرع . ولی موضوع این است که امام آنرا از سر " تقیه " صادر فرموده اند .

گفتم : خواجه ناصح ! شیعه با معرفت و عالم ائمه ! من دلم برای خودم نمیسوزد ، برای ائمه اطهار میسوزد که در زمان ما نبودند تا از نصایح شما سرخورده بشوند ، و با احادیث و روایات شیعه و روح سلوک ائمه آنطور که شما درک میکنید تماس زیادی نداشتند تا بدانند که : حق نشاید گفت جز زیر لحاف ! مسلماً اگر علی این راهنماییهای خیرخواهانه سرکار را میشنید اینقدر دشمن برای خودش درست نمیکرد و کشته هم نمیشد ، و اشراف و برده فروشان و کاروان داران قریش و حکام بنی امیه و مقدسهای نهروان نیز همه از او راضی میشدند . " (نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی ) .

### شک : مشکل گشای شرع

مبحث شکایات یکی دیگر از مباحثی است که مکتب دکانداران دین آنرا بخاطر " مصالح عالییه شرعی " به صورتی کاملاً رضایت بخش و " مشتری پسند " در آورده است . در تمام کتب فقه ، در تمام رسالات مراجع عالیقدر تقلید ، این فصل " شکایات " جای ممتازی دارد ، و درک علت این امتیاز هم دشوار نیست : وقتیکه تقیه از ارکان دین باشد ، شک نیز باید بدنبال آن بیاید ، همچنانکه " کلاه شرعی " نیز باید بدنبال شک بیاید .

تنها در کتاب " توضیح المسائل " آیه الله خمینی ،

آنهم فقط در قسمت شکایات نماز، از نه نوع شک " صحیح " شامل شک بین دو سه، شک بین دو و چهار، شک بین دو و سه و چهار، شک بین چهار و پنج، شک بین سه و پنج، شک بین چهار و پنج، شک بین پنج و شش، و از شکهای " مطلق، باطل، مخل، بعد از سلام، بعد از وقت، شک امام و مأموم، شک کثیرالشک، شک در نمازهای مستحبی "، و از ۱۴ نوع شک دیگر نام برده شده و احکام مربوط به هر یک از آنها مشخص شده است. تازه این مبحث، شامل شکایات مربوط به نماز احتیاط و سحده سهو و شک کم و زیاد بودن اجزاء و شرایط نماز و نماز مسافر و مسائل متفرقه نماز نمیشود. و اگر در نظر بگیرید که غیر از نماز، چه اندازه شک درجه اندازه مسائل دیگر نیز برای رسالات علمای عظام مطرح است، تصویری کلی از وسعت این مبحث شک خواهید داشت.

برای خود من، همیشه این سؤال مطرح بوده است که اگر نماز رابطه معنوی یک مسلمان با خدای او است، و بنا بر این قبل از هر چیز مستلزم حضور قلب است، چگونه وی میتواند بدین دقت در طول نماز متوجه انواع شکایات خود باشد و درست در موقع معین، مقررات معین مربوط به هر یک از این شکایات را دقیقاً بمورد اجرا گذارد؟ و چنین نمازی را چه ارزشی میتواند باشد؟

با این همه شک در مکتب دکاندار دین، آنقدر کرامات دارد که این مسائل فرعی لطمه‌ای به اعتبار آن نمیزند، زیرا شک کارگشای معجز آسائی است که بکمک آن مؤمن میتواند هم در ایمان خود باقی بماند و هم کاری را که با بپسندش نیست نکند، یا کاری را که با بپسندش هست ولی چندان با مقررات شرع سازگار نیست، به نحوی انجام دهد که اشکال شرعی نداشته باشد. نمونه‌ای از

این گرامات شک را مستوانید در فتاوی شرعی حضرت آیه الله العظمی خمینی در " توضیح المسائل " بیابید ؛  
- اگر انسان جماع کند باید غسل کند، ولی اگر شک کند که باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست !

- اگر در روز ماه رمضان جماع کند روزه باطل است، ولی اگر شک کند که باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه اش صحیح است. و کسی هم که آلتش را بریده باشند، اگر شک کند که در ماه رمضان برزن خود دخول کرده یا نه (!) روزه او صحیح است.

- دختران عمه و خاله بر کسی که با مادر آنها یعنی عمه یا خاله خود زنا کرده باشد حرام میشوند، اما اگر به عمه و خاله به شبهه (!) دخول کرده باشد حرام نمیشوند.

- اگر در محل غصبی تیمم کند و شک کند که محل تیمم غصبی است، تیمم او صحیح است، اگرچه خودش غاصب باشد (!)

همانطور که در مورد غصب، وقوع شک در امر تیمم و وضو مهم است نه اصل موضوع " غصبی بودن "، در موارد متعدد دیگر نیز آنچه اولویت دارد، فقط نحوه انجام یک فریضه است، نه ماهیت اصل کار، که ممکن است بکلی نامشروع و حرام باشد :

- کسیکه بقصد معصیت سفر میکند، موقع بازگشت از سفر اگر توبه نکرده باشد باید نماز را تمام بخواند، و اگر از اول بقصد معصیت سفر نکرده ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند، اما نمازهایی که قبلاً شکسته خواننده صحیح است، و کسیکه برای کار حرام سفر نمی‌کند اگر در سفر شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

- اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند و مست شود و در بین روز از مستی بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند.

- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود زکات او ساقط نمیشود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

- سید نمیتواند شرعاً از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند میتواند از غیر سید زکات بگیرد. (آیه الله خمینی: توضیح المسائل).

x x x

در مکتب الهی "دکانداران دین"، کلاه شرعی نیز یکی دیگر از اکتشافات "پرکرامت" است که با اعجاز آن میتوان هم از مقررات شرع مین تجاوز نکرد، هم با خیال راحت بدنیال تحصیل منفعت رفت، این طریقه مرضیه را علمای بزرگوار مکتب، اعلی الله مقامهم، خوب میشناختند، وهم مؤتلفان بازاری آنان، که بهر حال کاری را بدون تجویز و اجازه ایشان انجام نمیی دادند، درین مورد تحلیل جالبی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی آمده است:

- "ربا خوری در قرآن دشمنی با خدا اعلام شده است، اما معامله که حرام نیست، ثواب هم دارد، الکاسب حبیب الله! البته باید بروی پیش "آقا" که راه تبدیل "ریا" رایبه "معامله" یادت بدهد تا اشکال شرعی پیدا نکند، چطور؟ خیلی ساده است: این دفعه که خواستی پول نزول بدهی، به نیت "ریا" نسنده، بیع شرط کن، چطور؟ اینطور که صد هزار تومان را قرض

الحسنه میدهی ، بعد بجای بیست هزار تومان سود آن یک سیر نمک به او بفروشی به بیست هزار تومان ! البته ده هاراه شرعی دیگر نیز برای کلاه گذاشتن بر سر شرع ابتکار کرده اند ، از قبیل : بیع شرط ، صلح ، رهن ، بیع سلف ، هبه معوضه ، وغیره .

روز قیامت کنار ترازوی عدل الهی چه میتوانند بگویند ؟ دلت خواسته یک سیر نمک را بیست هزار تومان بخری یا یک سیر نبات را صد هزار تومان بفروشی . آنوقت از خدا طلبکار هم میثوی . میگوئی طبق فقه و شرع خودتان من در " قضیه نمک " ربا خوار نبوده ام ، کاسبکار نبوده ام ، و کاسب هم حبیب خدا است نه دشمن خدا !

حقوقت را که از دولت گرفتی ، باید قبول کنی که پول مشروع نیست . پس مال تونیست . صاحب پول هم معلوم نیست . پس به کی میرسد ؟ البته به حاکم شرع . پس ماه به ماه ، حقوقت را که گرفتی ، چون پول نسا مشروع است دست بآن نمیزنی ، راست میآئی خدمت " آقا " ، همه را بدست ایشان میدهی ، یعنی که رد کردم به حاکم شرع ... آنوقت آقا ، به تو که مسلمان مستحق هستی ، خرج داری ، زن و بچه داری ، از بابت " وجوهات برتیه و شرعیه " به اندازه احتیاجات زندگیت پول نقد بدستت میدهند ، و وقتیکه نگاه میکنی می بینی اتفاقاً درست معادل همان حقوق ماهیانه ای است که از آن دستگاه " ظلمه " برخلاف شرع گرفته ای ! ولی این بار پول حلال و طیب است . جل الخالق ! " ( شریعتی : تشیع علوی و تشیع صفوی ) .

البته اشکالی ندارد که این کلاه شرعی در موارد مقتضی تبدیل به قوانین مملکتی نیز بشود :

— کمیسیون امور بانکی مجلس شورای اسلامی باین

نتیجه رسیده است که چون ربا حرام است باید بهره را

حذف کند ، ولی بحای آن به نحو دیگری سود صاحبان پول تضمین شود . ( حقه الاسلام خوئینی ها ، درسمینار بررسی مسائل بانکداری اسلامی ، تهران ، ۳۵ آبان ۱۳۶۱ ) .

### وجوه بریه : سفید مهر مفتخواری

در مکتب خادمان شرع مبین ، مقام خاصی به " سهم امام " و " وجوه بریه " تخصیص یافته است ، زیرا از ممرهمین وجوه بریه است که باید روزی دعاگویان از علماء عظام گرفته تا طلاب و تلامذه غیر عظام تأمین شود . احتمالاً اگر این قسمت از " واجبات دین " مطرح نبود ، نقل این همه احکام و روایات نیز ، لا اقل تا بدین اندازه ، ضرورت نمی یافت .

در این زمینه حکم احادیث قاطع است ، و مثل همیشه ، جامعترین آنها رادر " کافی " میتوان یافت : - " امام محمد باقر فرمود : در کتاب علی علیه السلام که پیغمبر املاء فرموده است تصریح شده که آنچه در روی زمین وجود دارد متعلق به خداست ، و خدا آنرا یکجا به من و خاندانم واگذار کرده ! پس هر کس زمینی را آباد کند باید خراجش را به امام بپردازد ، تا زمانیکه حضرت قائم با شمشیر ظاهر شود و همه زمینها را دوباره بتصرف خود گیرد ، ولی زمینهای شیعیان ما را با خود آنها مقاطعه بنده . "

و : " - امام جعفر صادق فرمود همانا جبرئیل به دستور خدای تعالی هشت رودخانه در زمین حفر کرد که عبارتند از : سیحان و جیحان و خشوع که نهرش ( شوش ) است ، و مهران که نهر هند است ، و نیل که مصر و دجله

و فرمود ( که ای ایها هفت ناسیتر نمیشود! ) پس آنچه  
اراس سیرها آب کرد و آب دهد منعلق به ما و شعبان  
ما است ، و هرکس بدان دست اندازد به ناحق به ما زور  
گفته است ، و دریائی هم که خنکی ها را در میان گرفته  
است آن نیز منعلق به ما است ! " ( منی حدیث ها  
در صفحات ۵۶۸ تا ۵۷۰ ) .

- " .. وحس مباح گوید : امام صادق علیه السلام  
فرمود : ثواب یک درهم که به امام برسد از کوه احد  
سنگین تر است ، و بهتر است از دوهزار هزار (دومیلیون)  
درهم که در هر راه خیر دیگر مصرف شود " !  
- " .. و ایها صادق فرمود : هیچکاری نزد خدا  
محبوبتر از رسانیدن بول به امام نیست " ( متن  
حدیث ها در صحت ۵۷۰ ) .

- " و سبب نقل کردند از مرحوم شیخ محمدنیاوندی  
که شی در خانم رؤیای می بیند بمشهد مقدس رضوی ( ع )  
مشرف شده و داخل حرم گردیده سمت بالای سر حضرت حقه بن  
الحسن عجل الله تعالی فرجه را می بیند . بخاطرش  
میگذرد که اجازه تصرف در سیم امام ( ع ) را که از  
آقایان مراجع تقلید دارد خوبست که از خود آن بزرگوار  
اذن بگیرد . پس خدمت آنحضرت رسیده پس از سوسپندن  
دست مبارک عرض می کند تا چه اندازه اذن میفرمائید  
در سیم حضرتت تصرف کنم؟ حضرت میفرماید ما هی فلان مبلغ  
( مقدار آن از نظر قائل محو گردیده بود ) .

پس از چند سال شیخ محمد مزبور بمشهد مقدس  
مشرف می شود و در همان اوقات مرحوم آیت الله حاج آقا  
حسین بروجرودی هم مشرف شده بودند . روزی شیخ محمد  
حرم مشرف می شود سمت بالای سرمیآید می بیند همانجائیکه  
حضرت حجت ( ع ) نشسته بودند آقای بروجرودی نشسته  
است . بخاطرش میگذرد که از اکثر آقایان مراجع اجازه



نصرف در سیم امام گرفته خوبست از آقای بروجردی هم  
اذن بگیرد . پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می  
کند ایشان هم مفرمابند ماهی فلان مبلغ ( همان  
ملنی که حضرت حجت ( ع ) در خواب فرموده بودند ) .

پس شیخ محمد تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش  
میآید و مفید که تمامش واقع شده الا اینکه بجای  
حضرت حجت ( ع ) آقای بروجردیست .

از این داستان دانسته می شود که شیعیان در زمان  
غیبت امام ( ع ) باید مقام فقیه عادل را بشناسند  
و او را نائب امام خود بدانند و از او قدردانی کنند  
و در دانستن وظائف شرعیه و احکام الهی با و مراجعه  
نمایند و حکم او را حکم امام دانند و در داستان حساج  
علی بغدادی که در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده حضرت  
حجة ( ع ) بحاج علی فرمود که مراجع نجف اشرف یعنی  
شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمد حسین کاظمینی و شیخ  
محمد حسن شروقی و کلاء منند، و نیز فرمود آنچه از حق  
من بآنها رساندی قبول است ! " ( آیه الله دستغیب ، از  
کتاب داستانهای شگفت ) .

### شیعه و سنی : " استعمار " بزرگ

از گویاترین نمونه های کار " مکتب ریا " موضوع  
اختلاف شیعه و سنی در ضوابط این مکتب است .  
در دو سال اخیر ، " روحانیت مبارز " حاکم ایران ،  
که در طول چهار سال حکومت ، علیرغم همه کشتارها و  
ویرانگریها موفق به سرکوبی عصیان کرده ها نشده و با سرکشی  
بلوچ ها و ترکمن ها و سایر مردم سنی مذهب کشور نیز مواجه  
بوده است ، بمنظور تحبیب این دسته از مردم ایران ،

طرفدار " اصولی " برادری شیعه و سنی از کار درآمده ،  
و امام امت ، بنیانگذار جمهوری اسلامی ، بارها اعلام  
فرموده و فتوی داده است که : " دستهای ناپاکی بین  
شیعه و سنی اختلاف میاندازند " ، و " ایادی استعمار  
مانع نزدیکی اهل تشیع و تسنن هستند " ، و " دشمنان  
اسلام کوشیده اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع  
تفرقه ایجاد کنند و نگذارند کسانی که پیغمبرشان و  
دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند " . نخست  
وزیر همین جمهوری نیز اعلام داشته است که " اختلاف  
شیعه و سنی سیاسی است که از سوی ابرقدرتها پیوستن  
گرفته شده است . "

امام امت ، طبق معمول فراموش کرده ، یا مصلحت  
دیده اند آنچه را خودشان بکرات در ایجاد تفرقه و دشمنی  
بین شیعه و سنی گفته و نوشته اند ( و نمونه هایی از آن را  
بعداً خواهید خواند ) فراموش کنند . ولی لااقل نخست  
وزیر این جمهوری ، میباید این معمار را حل کنند که  
چگونه سیاست اختلاف شیعه و سنی که سابقه هزار و سیصد  
ساله دارد ، و پانصد سال است مبنای ایدئولوژیک  
حکومت " جعفری اثنی عشری " ایران است ، سیاسی  
است که از سوی ابرقدرتها درپیش گرفته شده است ؟

البته مکتب شیعه ، از همان زمان بنیانگذاری  
خود ، با تسنن که آئین حکومتی دستگاه خلافت بود دشمنی  
داشت ، ولی این دشمنی به سطح ناسزاگوئی و  
اهانت های وقیحانه به سه خلیفه اول از خلفای راشدین  
تنزل نیافته بود . سنّیان هم طبعاً نمیتوانستند به علی  
بن ابیطالب چهارمین خلیفه از خلفای راشدین خودشان  
بدگوئی کنند . چنین کاری را هم نکردند . حتی بسسه  
خاندان علی نیز ، با آنکه به امامت آنان قائل  
نبودند ، دشنام نمیگفتند . این دشنامگوئیها ، این  
نسبت های رکیک از قبیل مفعول بودن عمریا والد الزنا

بودن او و کارهایی از قبیل عمرکشان و عمرسوزان و سایر طعن و لعن‌هایی که بخصوص از دوران صفویه بعد رونق گرفت، و "نگذاشتن کسانیکه پیغمبرشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند" در آن وقتی که برقرار شد کار ابرقدرتهائی که هنوز وجود نداشتند نبود، کار استعمارنیز که هنوز پابمیدان نگذاشته بودند، فقط کار "دکانداران دین" بود که علت و حودی خود را در همین اختلاف می‌جستند، و کار سلاطین صفوی بود که بخاطر پیشبرد هدفهای سیاسی خود به بهره‌برداری ازین نفاق انگیزی دکانداران دین نیاز داشتند. البته استعمارگران و ابرقدرتان و حتی اسرائیل غیر ابرقدرت نیز از این نفاق و دشمنی بهره‌برداری کردند، ولی آتش افروزان اصلی، اینان نبودند، نخستین دکانداران تشیع در هزار و اندی سال پیش بودند.

از زمان تألیف و انتشار "اصول کافی" تا با امروز، هزاران حدیث کوچک و بزرگ در ذم اهل تسنن و توهین به معتقدات و مقدسات آنها در کتب احادیث و روایات شیعه نقل شده است. شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی قهرمان مبارزه با تسنن در آخر عصر صفوی، که همه تلاش خود را صرف آزار و ایذاء سنیان ایران (یا متهمین به تسنن) کرد، بتنهائی بیش از هزار حدیث محکم در ذم آنان آورد. البته این دشمنی‌ها و اتهامات جنبه متقابل داشت، و ترکان متعصب عثمانی نیز فجایع بیشمار و نفرت‌انگیزی در مورد شیعیان کشور خود مرتکب شدند و نقیبان و "قاضی القضاة" های آنان فتاوی زشت و احمقانه‌ای در مورد اهل تشیع صادر کردند که دست کمی از فتاوی مجتهدان عظام اصفهان در مورد اهل سنت نداشت، ولی آتشی که از همه اینها برمیخاست قرن‌ها پیش از آن بدست "دکانداران دین" در جهان تشیع

افروخته شده بود.

شاید نقل یکی از هزاران حدیثی که در آثار محدثان عالیقدر شیعه "مکتب فیضیه" در این زمینه روایت شده است این موضوع را روشن تر کند :

عمر بن خطاب، قریب یازده سال خلیفه مسلمین بود. در مقام حقه یا غصی جانشین پیغمبر، در هم‌دایی مدت مسلمانان صدر اسلام در نماز خود بدو اقتدا کردند، و برای اولین بار در تاریخ اسلام به وی عنوان "امیر المؤمنین" دادند. نهضت فتوحات اسلامی در زمان او و به رهبری او آغاز شد و فراگیر گردید. ولی همواره مورخان، مسلمان و غیرمسلمان درین باره همداستانند که او از غنائم سنگینی که از این راه بدست مسلمانان مبادتاد، توشه‌ای برای خود برنگرفت.

طبری در تفسر معروفش مینویسد که : "عمر روزی بر منبر شد و طی خطابه‌ای شدیدالحن گفت که من در رشد اسلام کوشش کردم تا چنین برومند شده است، و اکنون سوجدجویان فریض می‌خواهند اموال خدا را از دهستان بندگان برابند، اما تا پسر خطاب زنده باشد چنین نخواهد شد."

وی از زمانی که اسلام آورد تا هنگام درگذشت پیغمبر چه در جنگ و چه در صلح از سردبکنریس باران او بشمار میرفت، و دلاوری او درین مورد ضربالمثل داشت. اعنماد محمد به او در حدی بود که به قول سیوطی در کتاب "انفان" : "... بدخواهان به طعنه می‌کنند که کافی است عمر نظری ابراز دارد تا آبه‌ای در باره آن نازل گردد."

بفرض آن هم که هیچکدام ازین سوانق تاریخی در نظر گرفته نشود، لااقل این سابقه را نمی‌توان نادیده گرفت که حضرت علی، دختر دوازده ساله خود ام کلثوم را که از فاطمه زهرا داشت، یعنی نوه پیغمبر بود، به همسری به عمر

داد، و بطوریکه عده‌ای از مورخین نوشته‌اند از وی صاحب  
 پسری بنام زید معروف به "دواللهالسن" شد که در کتب  
 درگذشت (۱). وقتی هم که عمر کشته شد، علی بن  
 ابیطالب در خطبه معروف خود چنین گفت:  
 " فقد قوم الاود ، و راوی العمدة ، و اقام السنه ،  
 و خلف الفتنه ، ذهب نقي الثوب ، قليل العيب ، اصاب  
 خیرها ، و سبق شرها ، ادى الى الله طاعته و اتقاه  
 بحقه ... " ( کجی را راست کرد ، و درد را درمان کرد ،  
 و سنت را برپا داشت ، و فتنه را پشت سر گذاشت . پاک جامه  
 رفت و اندک عیب ، خیر خلافت را دریافت و از شر آن پیشی  
 جست . طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی  
 ورزید . " ( نهج البلاغه ، خطبه ۲۱۹ . ترجمه فیض  
 الاسلام ، صفحه ۷۱۲ ) .

و آنوقت ببینند که محدثان بزرگوار " مکتسب  
 فیضیه " درباره همین جانشین پیغمبر و مقتصدای ده  
 ساله مسلمانان در مسجد پیغمبر ، و داماد علی و صدر  
 نواده پیغمبر ، چه نوع حدیثی را آنهم از زبان امام  
 جعفر صادق نواده امام و جانشین همین حضرت علی ،  
 و خویشاوند مستقیم همین فرزند عمر و همین نواده محمد  
 و علی ، روایت کرده‌اند :

- " حسن بن محبوب از ابن زبات و او از حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود : خدا  
 لعنت کند بر آن‌ها که میگویند عمر بن خطاب شریف بنی  
 عدی بوده است ، زیرا که او از عقبه صهاک کنیز عبدالمطلب  
 بود . و این صهاک زنی بود با کفل بزرگ که شتر میچرانید

---

۱- در زمان صفویه که دوران اوج دشمنی شیعه و سنی بسود ،  
 عده‌ای از محدثان کوشیدند این موضوع را انکار کنند و این ام  
 کلثوم را دختر مردی بنام جزول خزاعی بدانند ولی موضوع  
 ازدواج دختر حضرت علی با عمر قبلا توسط کلیه مورخان و  
 محدثان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تأیید شده و حدیث  
 ساریهای عصر صفویه تا تیری در نفی آن نداشته است . ۳۸۳

و حشی بود. در همان موقع که تمایل جفنگری در او پدید آمد نفیل جد عمرا و را دید و هوشش بحسبید و سرا و افتاد و آن زن " خطاب " را آبتن شد. و خطاب چون به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهاک افتاد و از کفل او خوشش آمد و بر روی او پرید و او خنمه را از پسرش خطاب حامله شد. و چون صهاک او را زائید از خوشحالی ترسید و فرزندش را بس چهار بابان مکه انداخت. همام بس معبره بس ولید کودک را یافت و به خانه خود برد و اسمش را خنمه گذاشت، و این با مگذاری عرب است برای طفل بسی پدری که به فرزندی میگیرد. و چون خطاب چشمش به خنمه افتاد که هم خواهر و هم دختر خودش بود به او هوس کرد و او را از هتام خواستگاری نمود و از ازدواج او عمر دنیا آمد. و بدستی که خطاب هم پدر عمر بود و هم جدش بود و هم دائی او بود، و خنمه هم مادرش بود و هم خواهرش و هم عمه اش. و در این باره از حضرت صادق علیه السلام شعری بدین مضمون روایت شده است که: " من جدّه خاله و والدّه و امّه اخته و عمّه " . ( از کتاب عقد الدرر، نقل از " تشیع علوی و تشیع صفوی " تألیف دکتر شریعتی، صفحه ۹۱ ) .

حدیث نه تنها در حدیث علی احمقانه است، بلکه شرم آور است، نه فقط برای اهل سنن، برای اهل تشیع نیز، زیرا بموجب آن، امام جعفر صادق ( کسب چون معصوم است نمیتواند حرفی خلاف واقع بگوید ) ادعا میکند که جد بزرگوارش علی، خلیفه و امام، ( که او نیز معصوم و طبعاً مانند خود امام صادق مدعی است ) حقایق واقف بوده ( در عین این وقوف دحس را بدست زنار زاده ( آنیم زنا زاده به قوه ۳ ) شوهر داده، و این زنار زاده صاحب نوه ای شده است که بود فاحش رحرا و نواده رسول خدا نیز بوده است.

ولی نه آخوند حدیث ساز ، که هدفش فقط جعل یک حدیث دست اول و چشمگیر از راه تصاعد و قاحت است به این مسائل فرعی کاری دارد ، و نه مؤمن زبان بسته ای که مقلد اوست ، زیرا وظیفه مقلد فقط قبول محض و سیجون و چرای فرمایشات " حجة الاسلام " است و حجة السلام نیز نمایندگی تام الاختیار حضرت ولی عصر را دارد . از همین دیدگاه است که این حدیث دیگر ، ساز از همان امام جعفر صادق ( ! ) ، و این بار توسط اعظم المحدثین ، اعلم العلماء ، علامه ملا محمد باقر مجلسی ، رحمة الله علیه و رضوانه ، در جلد نهم بحار الانوار برای افاضه کافه مسلمین نقل شده است :

- " از حضرت امام جعفر صادق منقول است که در روز قیامت خدایه داوری نشسته و صدوبیست و چهار هزار پیغمبر پیرامونش صف خواهند بست . و حضرت امیرالمؤمنین بیریق لواء الحمد را که از مشرق تا مغرب گسترده شده و بلندیش هزار سال راه است در دست خواهد گرفت ، و آنگاه اما مان شفاعت شیعیان را خواهند کرد و گناه های آنها را به سنیان منتقل خواهند ساخت و ثوابهای سنیان را به شیعیان خواهند داد ! و حضرت علی علیه السلام که سفای حوض کوشر است از آن آب جزیه شیعیان نخواهد داد ، چنانکه سنیان لعین در آن گرمای سوزان قطره ای آب نمیآیند و دلهایشان از تشنگی کباب میشود . "

گمان میکنید این توهین ها و ناسزاها ، این فتاوی و احکام خصمانه ، مربوط به همان قرون گذشته ، بخصوص دوران صفوی بوده ، و بعدها این " نفاق افکنی " پایان گرفته است ؟ یا آنکه بموازات توسعه نفوذ و مرجعیت طبقه آخوند در کل و جزء امور مملکت قرن گذشته و قرن حاضر روز بروز این احادیث و روایات فراوان تر ، این ناسزاگوئیها و رکاکت ها بیشتر و این تعصبات گسترده تر

شده است؟

خود آية الله العظمى موسوی خمینی، پسرار  
آنکه ما حرای فام کردستان دولت جمهوری اسلامی را بد  
دردسر بیندازد و " ماهیت استعماری نفاق افکشان  
بین سبعه و سی " برایش روشن شود، صراحاً در کتاب خود  
جنس نوشت :

- سنان خود را در محکمه عدل و انصاف و شسرف و  
اسانت محکوم و رسوا کرده اند ! ( کشف الاسرار، صفحه  
۵۷ ) .

- عمر بن الخطاب یا وه سرائی بود که تاقیامت  
نمونه کفر و زندقه است، مخالفت او و ابوبکر با قرآن  
در حضور مسلمانان امری رایج بود، او ابائی نداشت  
که به خدا یا جرئیل نسبت اشتباه دهد، و پیغمبر را  
دیوانه بشمارد، و اگر هم چنین میگفت سنان نیز از جای  
برمیخاستند و متابعت او را میکردند. شرح مخالفتهای  
عمر با گفته های پیغمبر اسلام محتاج به یک کتاب  
است ( همان کتاب، صفحه ۱۲۵ ) .

- ابوبکر و عمر با قرآن مخالفت کردند و احکام خدا  
را با زیچه قرار دادند و از پیش خود حرام و حلال درست  
کردند و به دستورات خدا و احکام دین جاهل بویند... و  
کارهای بد عمر بیش از آن است که گفته شود، مثل  
سنگار کردن زن حامله و زن دیوانه، و آتش زدن در  
خانه پیغمبر ( همان کتاب، صفحه ۱۱۱ ) .

- در آن موقع که پیغمبر خدا در حال احتضار بود جمع  
کثیری در محضرش حاضر بودند. فرمود بیائید برای شما  
یک چیزی بنویسم که هرگز به ضلالت نیفتید. عمر بن  
الخطاب گفت پیغمبر هذیان میگوید، و این کلام یا وه  
که از ابن خطاب یا وه صراحاً در شده است تاقیامت دلیل  
کفر و زندقه اوست ( همان کتاب، صفحه ۱۱۹ ) .



- ابن عباس با عمر دوساره خلافت علی بن ابیطالب  
احتجاج کرد و عمر با وگفت ستمیر در حال مرفی میخواست  
تصریح کند با اسم علی بن ابیطالب ، ولی من مانع شدم  
( همان کتاب ، صفحه ۱۵۳ ) .

- دین خدا و قانونهای آسمانی که همان مذهب حقه  
شیعه است در سایه محالس عزاداری تاکنون با مانسده و  
پس از این هم ببا خواهد ماند . اگر این روضه ها و  
عزاداریها نبود تاکنون از دین حقیقی که مذهب شیعه  
است اثری بحانمانده بود ، و مذهب های باطل کسه  
شالوده اش از سقیفه بنی ساعده ریخته شده و بنیانش بر  
انهدام اساس دین بود جایگیر حق شده بود ( همسان  
کتاب ، صفحه ۱۷۳ ) .

همه این نظریات ، در آن موقع که نوشته و منتشر  
شد ، طبعاً حجت قاطع بود ، زیرا یک مجتهد جامع الشرایط ،  
یک فقیه ، یک آیه الله العظمی ، نمیتواند نظری را  
که خلاف واقع باشد به مقلدین خود اعلام کند . ولی  
اتفاقاً همین مرجع عالی تقلید ، اعلی الله مقامه  
است که پس از ارتقاء به مقام ولایت فقیه بکلی زیر  
حرف خود میزند و با همان قاطعیت میگوید :

- طرح اختلاف بین مذاهب اسلامی از جنایاتی است  
که بدست قدرتمندان و عمال از خدا بیخبرانان ریخته شده  
و هر روز بر آن دامن میزنند تا اساس وحدت مسلمین را از  
پایه ویران نمایند ( در پیام به زائران ایرانی  
بیت الله الحرام ، ۱۶ شهریور ۱۳۶۰ ) .

- دستهای ناپاکی که بین شیعه و سنی اختلاف  
میاندازند نه شیعه هستند و نه سنی . ایادی استعمارند ،  
اینها هستند که نمیگذارند اتحاد بین تشیع و تسنن  
صورت بگیرد . از ملی گراشی خطرناکتر ایجاد اختلاف  
بین اهل سنت و جماعت با شیعیان است ( از روزنامه